فقه: زکات، جلسه 69: چهارشنبه 29/10/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در مورد آیۀ شریفۀ «**خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها**» صحبت می‌کردیم. این که مراجعه‌ای کردم فرصت نکردم تکمیل کنم این را، حالا رفقایی که کلاس راهنما شرکت می‌کنند این را دنبال کنند. آن این است که در تاریخ طبری هم دیدم شبیه همین مطلبی که در روایت عبد الله بن سنان هست نقل کرده. در حوادث سال نه هجری، تاریخ طبری، جلد ۳، صفحۀ ۱۲۳، قال ابو جعفر و فی هذه السنة فرضت الصدقات و فرّق فیها رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عمّاله علی الصدقات و فیها نزل قوله خذ من اموالهم صدقةً تطهرهم و کان سبب الذی نزلک به قصة امر ثعلبة بن حاطب ذکر ذلک ابو حامة الباهلی.

حالا آنهایش بماند. شبیه همین را هم از جهت دیگری در البدء و التاریخ مقدسی هست، جلد ۵، صفحۀ ۵۲، لما نزل، یا نزلت من نوشتم، فرض الزکاة فی صورة البرائة سنة الطفل من الهجرة بینها رسول الله فی الوقت و المقدار. فرض زکات را در سال ۹ هجرت نوشته.

ولی ابن کثیر دیدم در البدایة و النهایة می‌گوید فیها، یعنی در وقایع سنۀ ۲ فُرِضت الزکاة ذات النصب و فُرِض الزکاة الفطر. در این‌که اوامر آت الزکاة خیلی قبل از سال ۹ بوده آن تردیدی نیست. اما این‌که رسماً پیغمبر عمّال صدقه بفرستد، دستور گرفتن صدقه و اینها آیا، این یک تأملی هست رفقا مطالعه بفرمایید ببینیم آیا بین اصل دستور به زکات و عملی شدن زکات خارجی آیا فاصله‌ای بوده چی بوده؟ این به نظرم یک کمی بحث نیاز دارد به تتبع بیشتر در منابع، هنوز بحث به حد نصاب خودش نرسیده. این را رفقا کار کنند ببینیم چه شکلی این بحث در می‌آید.

شاگرد: ببخشید ؟؟؟ آیات داریم که امر به زکات کردند، چرا آنها را بررسی نمی‌کنید؟ سورۀ بقره است چند آیه امر به زکات؟

استاد: آنها را هم بررسی می‌کنیم. حالا در مورد این آیۀ شریفه: «**خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها**» مرحوم آقای روحانی می‌گویند که این آیه اطلاق دارد نسبت به این‌که مأخوذ منه کبیر باشد، صغیر باشد فمقتضه و فاینئذ فمقتضی الاطلاق المذکور هو ثبوت الزکاة فی کل موردٍ. این را به عنوان دلیل بر این‌که اصل اوّلی وجوب زکات هست ذکر کرده.

بعد اشاره کرده به عبارت مرحوم محدث بحرانی که محدث بحرانی همین ذیل آیه‌ای که بحث تزکیه و تطهیر را ذکر کرده آن را قرینه قرار داده که این آیه مخصوص به بالغین هست و ذلک این نمی‌شود این آیه اطلاق ندارد.

«و ذلك: لأنّ الآية دلّت على أنّ الزكاة توجب تزكيتهم و تطهيرهم، و هو كناية عن ما يوجب محو الذنوب و الآثام، و هذا ممّا يمنع عن الأخذ بإطلاقها في مورد الصغير، لاختصاصها بمن يكون له ذنب و إثم، و الصبيّ ممّن لا ذنب له و لا إثم، كما هو ظاهر.»

بعد ایشان می‌گوید: «و يندفع ذلك: بأنّه لا بدّ من حمل التطهير و التزكية- في الآية الكريمة- على بعض الجهات الأخلاقيّة و الأدبيّة، و يشهد بذلك: أنّه لا ينبغي الإشكال في إطلاق الآية الكريمة بالإضافة إلى المعصومين عليه السّلام، أو بالإضافة إلى البالغ في اوائل بلوغه الّذي لم يسبق منه ذنب أصلا، حيث أنّ الزكاة ثابتة في أموال هؤلاء- بمقتضى إطلاقها- كما في أموال غيرهم، مع أنّه لا ذنب لهم أيضا. و على الجملة: لا بدّ من حمل الآية الكريمة على ما لا ينافي إطلاقها بالإضافة إلى الصغير.»

این مطلبی که ایشان دارد که با یک تفاوت‌هایی هم در چیز آقای هاشمی این مطلب وارد شده بعداً کلام آقای هاشمی را بعداً.

ولی این‌که اوّلاً این آیه اطلاق دارد بالاضافة الی المعصومین علیهم السلام از کجا این اطلاق؟ اوّلاً یک نکته‌ای که عرض کردم مرجع ضمیر «هُم» در این آیه معلوم نیست مطلق مسلمان‌ها باشد، مطلق آن می‌تواند آن چیز اخیر باشد که اختصاصی بالغین پیدا می‌کند. حالا منهای آن جهت. این‌که شما می‌گویید این آیه حتماً اطلاق دارد نسبت به معصومین. از کجا معلوم؟ دو مطلب با هم خلط شده، در این‌که بر معصومین هم زکات واجب هست بحثی نیست. ولی این‌که این آیه ازش وجوب زکات بر معصومین استفاده می‌شود این از کجا معلوم؟ خب این آیه اصلاً ما می‌گوییم این آیه اختصاص دارد فرض کنید به آن بندگان خدایی که توبه کرده بودند. اصلاً به مناسبت آن توبه خداوند مأمور کرده پیغمبر را که از آنها زکات بگیرد. بله، فرض کنید حالا آن مطلبی که در تاریخ طبری هم هست درست که در طی بعد از این‌که این آیه نازل شد پیغمبر عمّال صدقه را فرستاد صدقه چیز کردند. معنایش این است که الغاء خصوصیت شده، نه این که خود آیه ابتداءً مطلق هست. آیه در آن مورد خاص نازل شده ولی در آن مورد خاص بعداً پیغمبر حکمش را تعمیم داده. گفته این اختصاص به آنها ندارد. حالا آن حکمی که پیغمبر تعمیم داده مال بچه‌ها هم تعمیم داده؟ ما از کجا می‌توانیم دلیل بیاوریم؟ بله این فرض کنید که اختصاص داشته، یک بحث، بحث شأن نزول است، خود نزول اوّلیۀ آیه اینها گفتند نمی‌دانم قصۀ ابو لبابه است، قصۀ ثعلبة بن حاطبه است، چیزهای مختلفی که گفتند، در یک مورد خاصی بوده. در آن مورد خاص فرض کنید به تناسب آن مورد پیغمبر مأمور شده که زکات اموال را اخذ کند. ولی این ازش استفاده می‌شود که تمام زکات اموال با این آیه مستقیماً تفهیم شده؟ یا این‌که پیغمبر خارجاً حکم این زکات را، حالا یک نکته‌ای که اینجا وجود دارد این زکات، این خُذ من اموالهم خطابش به پیغمبر است. این که خطابش به پیغمبر هست در مورد سایر ائمه چجوری از این آِه استفاده می‌کنیم که خذ من اموالهم صدقةً. از باب تعمیم است دیگر این، یعنی این کما این که در بعضی روایات هم هست که سؤال کردند همین جهت را که آیا این آیه در مورد ائمۀ بعدی هم هست یا نیست؟ این روایتش را ملاحظه بفرمایید: «في تفسير العيّاشي عن علي بن حسّان الواسطي عن بعض أصحابنا عن أبي عبد اللّه علیه السلام قال: سألته عن قول اللّه: «خُذْ مِنْ أَمْوٰالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهٰا» جارية هي في الإمام بعد رسول اللّه صلی الله علیه و آله؟ قال: «نعم».»

یک سری آیات هست اصل نزولش در یک موردی است، ولی این جریان، یک تعبیر جریان که در روایات ما هست، جریان یعنی یک نوع الغاء خصوصیت از مورد آیه به سایر موارد که این جریان متوقف هست بر این‌که امام معصوم علیه السلام تعیین کند که چه مقدار این جریان دارد، یا پیغمبر، یا امام معصوم. اصل آیه در مورد آن تائبین بوده که بعد از آن هم اصلاً آیه ادامه‌اش را هم ببینید همه‌اش تأکید توبه هست، خدا توبه‌شان را قبول می‌کند، امثال اینها، ادامۀ آیه را هم ملاحظه بفرمایید تکیه اصلاً روی توبه است و می‌گوید ان الله یقبل التوبة و امثال اینها، مربوط به تائبین است، ولی این حکمش، حکم عامی بوده. عام بوده، چقدر عام بوده؟ آیا صغار را هم شامل می‌شده؟ این نمی‌شود اثبات کنیم. عام بودن حکم امرٌ، و عام بودن آیۀ شریفه به مفاد استعمالی امرٌ آخر. و این را اصلاً نمی‌شود ما این مطلب را استفاده کنیم. علاوه بر این‌که حالا شما، ایشان یکی بحث معصومین را مطرح کرده، خب پیغمبر که خذ من اموالهم صدقة معصومی که زمان پیغمبر بوده یا حضرت علی بوده یا حضرت زهرا بودند، کس دیگری که صلوات الله علیهم، حالا حضرت امام حسن و امام حسین که اینها کوچک بودند. معصومی که بالغ باشد، اینها مالی نداشتند که بگوییم حتماً اینها را خذ من اموالهم صدقة، صدقه‌ای بخواهند بدهند و امثال اینها.

شاگرد: پیغمبر یا ائمۀ طاهرین بعدی چطور؟ چجوری از خودش بگیرد؟

استاد: نه، خذ من اموالهم هر امامی هم فرض کنید بگوییم معصوم بعدی. اصلاً فرض کنید امام حسن از امام حسین بگیرد، امام حسن از امام حسین اموالش را بگیرد، آن خب می‌شود، آن اشکالی ندارد. ولی عرض این است که اصل این خطاب به پیغمبر است.

شاگرد: از خودش چجور بگیرد؟

استاد: از خودش نگیرد، از چیزهای دیگر بگیرد. حالا آن هم یک نکته‌ای هست بعداً عرض می‌کنم. خب این که، خطاب به پیغمبر هست. به پیغمبر می‌گوید از اموال اینها بگیرد، از اموال معصومین که مراد نیست، از اموال غیر معصومین است. حالا عرض کردم تازه منهای آن جهتی که اصلاً مرجع ضمیر آن تائبین خاصه هست، منهای آن هم این که حتماً اطلاق دارد بالاضافة الی المعصومین این را دیگر نکتۀ خیلی لطیفی است.

حالا: «بالإضافة إلى البالغ في اوائل بلوغه الّذي لم يسبق منه ذنب أصلا»

شما یک همچین موردی در مورد پیغمبر، چون یک قضیه‌ای هست که خطاب به پیغمبر شده و به خصوص اگر سال نهم هجرت نازل شده باشد که یک سال بعدش هم سال نهم نازل شده باشد، سال دهم اجرایی شده باشد. حالا شما دلیل دارید که حتماً در آن میان مخاطبینش، مخاطبینی که این آیه یعنی ببینید این آیه اصل نزولش یک چیز است، تعمیم حکمش چیز دیگری است. بحث این است که ما اصلاً می‌گوییم این آیه مربوط به کسانی هست که فرض کنید مذنبین است. چرا اختصاص به مذنبین دارد؟ به دلیل این‌که غیر مذنبین اصلاً نبودند. بله حکمش اختصاص ندارد، دو بحث است. یکی این‌که حکم اختصاص دارد، نه. ولی این آیه در مورد مذنبین این مطلب را گفته که برای این‌که آن مذنبین را تطهیر بشود این زکات گرفته بشود. این در مورد غیر مذنبین هم این زکات ثابت است. ولی غیر مذنبینی که صغیر هست آن هم زکات ثابت است یا ثابت نیست؟ این که دیگر از این آیه نمی‌شود. چون اینها همه تعمیمات خارج از مفاد اصلی آیه است. هر مقداری که از ادلۀ خارجی تعمیم حکم، نه تعمیم مفاد آیه. مفاد آیه تعمیم پیدا نمی‌کند، حکم آیه نسبت به افراد دیگری تعمیم پیدا می‌کند. ما می‌دانیم خصوصیتی در مذنب بودن، در ثبوت حق زکات نیست. ولی آیا در مورد بچه هم ما می‌توانیم از این آیه الغاء خصوصیت کنیم؟ نمی‌شود دیگر الغاء خصوصیت کرد و حکمش را استفاده کرد. این است که این این تعبیر.

شاگرد: الآن اگر قضیۀ حقیقیه باشد حالا؟

استاد: نه کی گفته قضیۀ حقیقیه است؟

شاگرد: اگر مورد خارجی

استاد: اگر نه خارجیه است. حقیقیه هم باشد حقیقیه‌ای که خود این آیه ناظر است نسبت به مذنبین است. مفهوم ندارد، می‌گوید در مورد مذنبین شما برای این‌که آن گناهانشان آمرزیده بشود زکات بگیرید تا گناهانشان آمرزیده بشود. ما می‌دانیم این البته اختصاص ندارد، ولی می‌دانیم اختصاص ندارد امرٌ، حکمش اختصاص ندارد نه آیه، این بین این دو تا خلط شده. بین اختصاص نداشتن مفاد آیه و اختصاص نداشتن حکم قضیه. حکم قضیه قطعاً اختصاص ندارد درست است. در مورد کسی که مذنب هم نباشد این آیه می‌آید. ولی خود این آیه آیا اطلاق دارد؟ این از کجا در می‌آید؟ وقتی خود آیه اطلاق نداشت چون مهم این است که ما اگر اطلاق بر آیه درست کردیم صبی را هم می‌گیرد. ولی اگر گفتیم از خارج باید تعمیم استفاده کنیم نسبت به کباری که مذنب نیستند خب می‌توانیم حکم را ثابت کنیم، ولی نسبت به صغار چجوری می‌توانیم حکم را ثابت کنیم. این این مطلب.

آقای هاشمی خدا رحمتشان کند ایشان یک مقداری بحث را که وارد شدند همین مطلب را در آن دارند ولی با یک مقدار تعبیر دیگر. من حالا مرور می‌کنم روی فرمایش آقای هاشمی و بعضی. ایشان بحث را از اینجا شروع می‌کنند که ما اوّل باید ببینیم که اصلاً مقتضی بر ثبوت زکات در اموال صغار موجود هست یا موجود نیست؟ خب وارد آن کلامی که در کلام صاحب جواهر بود خواندیم که صاحب جواهر گفته بود که اصلاً مقتضی ندارد و اینها که بعد از آن در کلام مصباح الفقیه و مستند آقای خویی و اینها هم دنبال شده بود، شده بودند که احکام که ما حصلش این هست که ادلۀ جعل زکات بعضی‌هایشان به لسان تکلیف هست، آنهایی که به لسان تکلیف هست چون صغیر تکلیف به گردنش نیست وضعی هم که به تبع این تکلیف هست ما نمی‌توانیم اثبات کنیم که برای او هست، حالا منهای بحث حدیث رفع قلم که آن را کار نداریم، اگر حدیث رفع قلم باشد یا نباشد منهای آن حدیث رفع لم ذاتاً حکم وضعی به تبع حکم تکلیفی آمده، حکم تکلیفی اختصاص به بالغین دارد و صغار را شامل نمی‌شود.

اما روایاتی که زکات را بیان کرده اینها هم دو دسته هستند، یک دسته روایت‌هایی که به لسان تکلیف هستند، آن هم مثل آیات شریفه اختصاص به بالغین دارد. یک دستۀ دیگر روایاتی هستند که در مقام بیان مقدار زکات هست، فی ؟؟؟ سماء العشر، فی کل اربعین شاةٍ شاة و امثال اینها. اینها هم گفتند در مقام بیان مقدار زکات است. در مقام بیان اصل وجوب نیست. بنابراین اینها هم، اینها هم اطلاق ندارد.

آقای هاشمی وارد می‌شوند در مقام جواب دادن. من قبل از این یک نکته‌ای را اینجا خوب است تذکر بدهم، یک پیش فرضی در کلام مرحوم آقای هاشمی مفروض گرفته شده که اگر آیه، آیات قرآن یا روایات در مقام بیان تشریع باشند، اصل تشریع باشند اطلاق دارد. این است که در بعضی موارد روایاتی که وارد می‌شود آیاتی که وارد می‌شود کأنّ این است، اگر این را اثبات کنیم که آیۀ شریفه در مقام بیان اصل تشریع هست این کأنّ اطلاق ازش استفاده می‌شود، در حالی که به نظر می‌رسد این مطلب درست نیست. آیات قرآنی که می‌گویند اقیموا الصلاة و آتوا الزکاة ولو در مقام اصل تشریع هست، ولی آن در مقام بیان این نیست که بر چه کسانی واجب نماز واجب است بر چه کسانی زکات واجب است؟ می‌گوید یکی از تکلیف‌ها نماز هست، نماز چه شکلی است؟ چه شرایطی دارد؟ چه احکامی دارد؟ خود این ادله در مقام بیان این خصوصیات نیست. همانجور که حاج آقا اشاره می‌فرمودند. بله یک مطلب دیگری هست که آن مطلب اطلاق مقامی مجموع ادله است. اطلاق مقامی مجموع ادله متوقف بر این هست که هیچ دلیلی بر ثبوت زکات یا نفی زکات، دلیل بر نفی زکات در اموال صبی نداشته باشیم. اگر دلیلی بر نفی زکات در اموال صبی داشته باشیم اصلاً این اطلاق مقامی شکل نمی‌گیرد. بنابراین به یک نحو می‌توانیم یک نوع اطلاق مقامی را درست بکنیم، ولی متوقف بر این که ما ادله‌ای که نافی زکات در مال یتیم هست را از اثر بیندازیم. اگر آنها را از تأثیر انداختیم می‌شود از اطلاقات ادله، همان اقیموا الصلاة، آتو الزکاة به اینها تمسک کرد به نحوی که حالا بعداً توضیحش را هم، یک توضیحاتی دارد که این را بعداً توضیح می‌دهم. ولی مرادم این است که اصل این مطلب که ما دنبال چی هستیم؟ آیا دنبال اطلاق لفظی هستیم؟ یا اطلاق مقامی هستیم مهم است. این پیش فرضی وجود دارد که در این بحث‌ها باید به آن توجه کرد و حالا بعداً برمی‌گردم در این نقطه یک بار دیگر نکاتی دارم که بعداً عرض می‌کنم. خب آقای هاشمی کأنّ این را مفروغ عنه گرفتند که اثبات بکنیم که در مقام اصل تشریع هست، می گوید کافی هست برای این‌که اطلاقش اثبات بشود. ما می‌خواهیم بگوییم اگر در مقام اصل تشریع هم باشد برای اثبات اطلاق لفظی کافی نیست. برای اثبات اطلاق مقامی کافی است عیب ندارد، ولی به شرطی اطلاق مقامی مجموع ادله. اطلاق مقامی مجموع ادله هم متوقف است بر این که دلیلی بر نفی زکات در اموال یتیم نداشته باشیم. این را داشته باشیم حالا بیاییم وارد خود آن بحث بشویم.

ایشان می‌فرماید که این اشکالاتی که مطرح شده این اشکالات درست نیست و چند تا ایراد ایشان وارد می‌کنند. می‌گویند اوّلاً تمام آیات به لسان تکلیف نیست. یک سری از آیات و همچنین بعضی روایات به لسان تکلیف نیست. آیات خذ من اموالهم صدقة را ذکر می‌کنند و این را هم تصریح می‌کنند. فمن الآیات آیة تشریع الزکاة ان نازلة فی سنة تاسعة من الهجرة. این است که این آیه در سال نهم، چون سورۀ توبه است سنۀ نهم نازل شده و اینها مجموعاً روشن است. و هی آیة الاصلیة التی شرّعت الزکاة. عرض کردم تشریع زکات آیۀ اصلی این نیست. فوقش تشریع اجرایی شدن زکات است. و الا اصل زکات، در آیات خیلی زیادی قبل از اینها داریم. عرض کردم سورۀ بقره، سوره‌های دیگری که بود مکرر امر به اقیموا الصلاة، آتوا الزکاة و امثال اینها وجود دارد و حالا آن را در مورد این که، فوقش این است که خذ من اموالهم صدقةً و دستور به اجرایی شدنش سال نهم باشد که آن هم یک مقداری به نظر می‌آید روی مطالعاتی دارد من هم عرض کردم یک کمی دیر آمدم مشغول آن بودم که بعضی از این بحث‌هایش را چیز کنم. نه بحث به نظرم خیلی نیاز دارد به یک مطالعۀ بیشتر که ببینیم آیا شواهدی ما می‌توانیم پیدا کنیم بر این که آن اجرایی شدنش هم قبل از این آیه اجرایی شده یا قرائنی. یک قرائنی فی الجمله من پیدا کردم ولی باید بحث را پخته‌اش کنم.

شاگرد: آیات دیگر معنای لغوی ؟؟؟ ۲۳:۵۴ یعنی مالتان را ؟؟؟

استاد: نه، زکات همین است.

شاگرد: تطهیر کردن مال است

استاد: نه، زکات یعنی همین زکات اصطلاحی. آتوا الزکاة. آتو الزکاة، اعطاء است. آتوا الزکاة ربطی به آن پاک کردن نیست که.

شاگرد: لغت داریم که زکات مال تطهیره.

استاد: زکات مال آن معنای اوّلیۀ لغیویونش است.

شاگرد: احتمالاً اوّلی اشاره می‌کند

استاد: آتوا تطهیر المال که نمی‌توانید بگویید که. آتوا تطهیر المال؟ این که نمی‌شود که. گفتند خود آنها یعنی به اعتبار این که با اعطای این مال، مال تطهیر می‌شود اعطاء الزکاة بهش زکات اطلاق شده. عرض کنم خدمت شما. حالا آن یک بحث این هست که صدقه واجب هست یا مستحب هست آن یک بحث‌های دیگری هست، ولی خب گفتند آتوا الزکاة ظاهرش صدقۀ وجوبیه است. حالا قبل از این که من یک نکته‌ای را می‌خواستم بعداً بگویم ولی بگذارید حالا که گفتید مستحبی این مطلب را هم عرض بکنم، بگذارید ادامۀ بحث‌های آقای هاشمی را شنبه صحبت کنیم. در مورد این که فرق بین صدقه و زکات چی است؟ در آن روایت عرض کردم این روایت تعبیر کرده بود که لما انزلت آیة الزکاة. در روایت عبد الله بن سنان آیۀ زکات تعبیر کرده. در تعبیر طبری این هست که فرضة الصدقات. آیا بین صدقه و زکات فرق هست یا فرق نیست؟ در روایتی در تفسیر عیاشی نقل شده که خب تفسیر عیاشی الآن سندش در دست ما نیست، یک نکتۀ دیگری دارد که من عجالتاً هنوز هیچ شاهدی برای اثبات این مطلب پیدا نکردم و نمی‌شود هم با توجه به ارسال روایت به این روایت استناد کرد. ولی این است، عن زرارة عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلتُ له قوله تعالی خذ من اموالهم صدقة تطهرم و تزکیهم بها ا هو قوله و آتوا الزکاة؟ که آن آتوا الزکاة همان‌هایی بود که در سورۀ بقره و اینها ما ذکر می‌کردیم. سورۀ بقره ۴ جایش آتوا الزکاة آمده که اوّْلین تعبیراتی که در امر به زکات هست در سورۀ بقره است که اوّلین سوره‌ای است که در مدینه نازل شده و این است که آتوا الزکاة تعبیر کرده. این خذ من اموالهم صدقة سال نهم نازل شده.

«قَالَ: قَالَ الصَّدَقَاتُ فِي النَّبَاتِ وَ الْحَيَوَانِ- وَ الزَّكَاةُ فِي الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ زَكَاةُ الصَّوْمِ.»

صدقات در نبات و حیوان هست، ولی زکات در ذهب و فضه و زکات صوم هست. این یک تعبیری هست که اینجا دارد. خب حالا این ممکن است به اصطلاح آن مسلمان‌هایی که آنجا بودند نبات و اصل. اگر این روایت درست باشد ممکن است یک جمعی بین روایات ما بگوییم. بگوییم ابتداءً زکات در ذهب و فضه بوده، آن آتوا الزکاة در مورد ذهب و فضه بوده، زکات فطره بوده. آن زکاتی که در سال هشتم مطرح می‌شود آن زکات کامل که نبات است. نمی‌خواهد نبات و حیوان اختصاص بدهد به نبات و حیوان. ابتداء بحث، چون بحث پیغمبر دستور می‌داده که آتوا الزکاة، آن زکاتی که ابتداءً مأمور بودند دو تا بوده. زکات ذهب و فضه و زکات فطره، آن زکات فطره. بعداً آنها اضافه شده. این ممکن است مضمون این آیه این باشد که کأنّ ابتداءً زکات، این هم یکی از نکاتی هست که در جمع بین روایات ممکن است ما. این را مد نظر داشته باشید یک قدری این بحث را بعداً پخته‌اش کنیم.

البته در کتاب‌های لغت در مورد فرق بین صدقه و زکات در مفردات راغب اینجوری گفته، می‌گوید:

«الصَّدَقَةُ: ما يخرجه الإنسان من ماله على وجه القربة كالزّكاة، لكن الصدّقة في الأصل تقال للمتطوّع به، و الزّكاة للواجب، و قد يسمّى الواجب صدقة إذا تحرّى صاحبها الصّدق في فعله[[1]](#footnote-1).»

تحرّی یعنی طلب. یعنی آن قد یسمی شاید به معنای این هست که وجه تسمیه را، نه این که بعضی وقت‌ها، بعضی وقت معلوم نیست باشد. یعنی می‌گوید صدقۀ واجب را به این اعتبار صدقه می‌گویند، به اعتبار این‌که صاحبش قصد قربت درش می‌کند و امثال اینها. شاید اذا تحرّی صاحبها الصدق فی ماله، چون صدقه برای این‌که صدقه واقع بشود، حالا یک نکتۀ دیگر می‌خواهم بگویم. ممکن است اینجوری بخواهد بگوید. یک بحث این هست که پیغمبر می‌آمده زکات می‌گرفته، آن طرف هم حالا قصد قربت بکند یا نکند پیغمبر زکات را می‌گرفتند. یک بحث این است که خود آن طرف که می‌خواهد زکات بدهد برای این‌که این زکاتش مصداق صدقه باشد باید قصد قربت بکند. قصد قربت شرط این نیست که این مالی که گرفته می‌شود ملک ارباب خمس بشود. این نکتۀ مهمی است که بعداً هم در این بحث برمی‌گردیم روی چیز. زکات از عبادات است. حالا اگر پیغمبر آمد به زور از افراد زکات گرفت. این زکات ظاهراً شاید هم چیزی نباشد که این زکات زکات حساب بشود. ولو به جبر از او گرفته بشود، عبادت تلقی نمی‌شود. در صورتی زکات عنوان صدقه پیدا می‌کند که تحرّی صاحبها، کأنّ اصل. این البته فکر می‌کنم این اصل وجه تسمیه‌اش باشد، و الا آیۀ شریفه انما الصدقات للفقراء و المساکین و امثال اینها در مورد جایی که پیغمبر به زور از کسی صدقه، مالش را گرفته، ظاهراً اطلاق دارد، اختصاص ندارد به جایی که آن مالکش قصد قربت کرده باشد و امثال اینها. صدقه به معنای مطلق زکات است. به اعتبار این که زکات به طور متعارف یک عبادت هست و برای این که عبادت واقع شود قصد قربت درش شرط است و نشانۀ صادق بودن خود مزکّی هست در این که ایمانش را دارد اداء می‌کند. حالا به تناسبات این مطلب را بگویم، موقعی که امام کاظم علیه السلام از دنیا می‌روند خب واقفه مذهب وقف را ایجاد می‌کنند، انگیزۀ اصلی‌شان هم مال‌هایی بوده که از امام کاظم علیه السلام در اختیار این قوام امام کاظم علیه السلام و وکلای امام بوده. خب بعضی از اینهایی که توبه می‌کردند مثل عثمان بن عیسی که بعداً توبه می‌کند، نشانۀ این که این توبه‌اش واقعی است این بوده که مال‌هایی که دستش بوده می‌فرستاده. یعنی صدق توبه به این بوده که این مال‌ها را بفرستد. در همین داستان خذ من اموالهم صدقه هم آنها مال‌ها که بنابر نقلیاتی که چیز هست، می‌گوید مال‌هایشان را آوردند گفتند از این مال صدقه بردار. یعنی این مال به این اعتبار صدقه بوده که نشانۀ صدق توبه‌شان بوده. حالا در موارد دیگر نشانۀ صدق ایمان به خدا و پیغمبر بوده. صادق بودن یعنی اینها برای این که اثبات کنند که ما واقعاً راست می‌گوییم، ایمان آوردیم، گفته بود نماز خواندن راحت است ولی پول دادن به این راحتی‌ها نیست. این پول دادن، کسی که بخواهد پول از خودش جدا کند و امثال اینها خودش حالا باز در پرانتز یک چیز دیگر بگویم، بعضی‌ها را آدم می‌بیند که واقعاً چقدر عجیب و غریب هستند. یک بنده خدایی آمده بود دفتر حاج آقا خواست خمس و اینها بدهد، پیرمردی بود، آن زمانی بود که مال خیلی قبل است، مال زمانی بود که بانک‌ها هر کدام برای خودشان چک پول می‌زدند، بانک ملی مثلاً یک چک پول صد تومنی داشت. آن موقع هنوز این چک پول‌های بانک مرکزی اینها اصلاً نیامده بود. هر بانکی برای خودش یک چک پولی می‌زد. فکر کنم ۳۰ سال قبل این قصه باشد. یک بنده خدایی آمد و حساب کرد و گفتم مثلاً یک میلیون تومان چیزت می‌شود. این دست کرد در جیبش این چک پول‌ها را شروع کرد همینجوری همینجوری، اینقدر این راحت این پول را می‌داد که ما شاید به اندازۀ یک قران دو هزار اینقدر راحت نمی‌دهیم، خیلی جالب بود. گفتم حالا شما چیزی نیست که می‌توانید قسطی بدهید، گفت خب من بدهی‌مان را باید بدهیم دیگر. خیلی جالب بود، اصلاً این روحیه‌ای که تعلق ندارد، خب بگذارید بدهم دیگر. این نشانۀ صدق یعنی این‌که اصلاً دلبستگی ندارد، امثال آنها.

حالا وقت گذشته بگذارید یک قصه‌ای تعریف بکنم، قصۀ جالبی است. حالا این بنده خدا ثروتمند بود و دلبستگی نداشت. این خیلی مهمتر از قصۀ بعدی که می‌خواهم نقل کنم. چون ثروتمندها دلبستگی‌شان هر چی ثروتمندتر باشیم دلبستگی بیشتر می‌شود. یک آقایی بود از مریدهای حاج آقا آمده بود، خودش و پسرش آمده بود، آدم خوبی هم هست، نمی‌خواهم اصلاً چیزی‌اش هم بکنم. این آقا یک قدر پیش من آمد یک قدری حساب و کتاب کرده بود و دو میلیون تومان، همان ایام همان قصه هم، چیز برای پسرش چیز برید و قرار شد پسرش بدهد. در مورد خودش گفت من باید بروم با حاج آقا صحبت کنم ببینم چقدر تخفیف می‌دهند مال این دنبال این بود که یک جوری تخفیفی بگیرد و امثال اینها. گفتش که نه حالا من صحبت نکرد گفت برود با خود حاج آقا، شما تخفیف می‌دهند. بالأخره گیر این، احتمالش می‌داد، حالا بماند. قرضم این، می‌گویم اتفاقاً خیلی آدم خوبی هم بود، آدمی نبود که، متدین بود اهل چیز بود، ولی بالأخره تا جایی که دلش بخواهد یک جوری چیز کند.

یک روز یک بنده خدایی بود پیرمردی بود در محلۀ ما گاری دستی داشت و بار این طرف و آن طرف می‌برد و یک بچۀ افلیج هم داشت، گاهی اوقات بار هم که می‌برد این بچۀ افلیجش را هم می‌گذاشت روی گاری، یک کسی بود که ما می‌شناختیمش. یک روز آمد در خانۀ حاج آقا من آنجا بودم، اهل زنجان هم بود. گفتش که می‌خواهم حاج آقا را ببینم، گفتم که حاج آقا اینجا که محل ملاقاتشان نیست، شما ساعت ۱۱ دفتر بیا من آنجا می‌آیم و خدمتتان هستم. من معمولاً دفتر نمی‌رفتم ولی به خاطر ایشان رفتم. رفتم و این بندۀ خدا آمد و گفتم من قیافه‌اش دیدم خیلی ناتوان است و اینها، گفتم آمده ابراز نیاز کند و اینها، خب می‌شناختیمش یک کسی بود ابراز نیاز هم می‌کرد کمکش می‌کردیم. آمد آنجا دیدم که این بنده خدا پنجاه هزار تومان پول ذخیره کرده آمده خمس این پنجاه هزار تومان را بدهد، این یک. دوم این که کفنی برای خودش کنار گذاشته بوده. می‌گفت این کفن خمس دارد یا ندارد؟ کفنی که کنار گذاشته، خمس کفن را بدهد. سوم این‌که این هم انگار اخوی برایش جور کرده بود، یک قبری برای خودش چیز کرده بود قبرستان آن از اخوی پرسیدم اخوی برایش آن قبر را جور کرده بود، این می‌گفت که حالا من این قبر را دارم خمس این قبر چی می‌شود؟ اصلاً هاج و واج ماندم. یک عوام بی‌سواد، شاید هم بی‌سواد بود من نمی‌دانم، به چه چیزهایی فکر می‌کند؟ به خمس قبر و کفن!

اللهم صل علی محمد و آل محمد

پایان

1. استاد به جای [فعله]، عبارت [ماله] را بیان می‌کنند. در نسخه مفردات نرم افزار جامع فقه ۲.۵ [فعله] هست. [↑](#footnote-ref-1)